

ساربان سرگردان

(جلد دوم جزیره سرگردانی)

نوشته سیمین دانشور



شرکت سهامی انتشارات خوارزمی

۱

سلیم فرخی گیج شد. هر قدمی که برای یافتن هستی، برای نجاتش، برای پیدا کردن سرنخی در جست و جوی شخصیت او برمی داشت گیجترش می کرد. جغرافیای ذهنش جهت یابیش را چنان گم کرد که عاقبت به حس لامسه بسنده کرد و به از دواج با نیکو تن داد. صدای خواهرش، گفت و گو از سراد، قربان صدقه های مادرش، حرف و سخن بیژن، صحرای دلش را خارستان کرد و خارها تیز بود و به قلبش فرومی رفت و آن به آن نیش خارها گزنده تر می شد. خواهرش قدسی هر روز یا هر شب از اصفهان تلفن می کرد و در ذهنش درای یک حیرانی تازه، یک سلسله پرسشهای بی انتها را فرومی کوفت. پرسشهایی که جوابی برایشان نداشت و به پرسشی از خودش منتهی می شد که آیا زندگی یک سلسله «چراهایی» نیست که جوابشان «هم چرا» است یا پاسخهای کوتاه دارد که گاه آن پاسخها هم اشتباهی بیش نیست.

چشمهایش را می بست و گوشی تلفن را از گوشش دور می گرفت و صدای خواهر بلندتر که: صدایم را می شنوی؟ این دختره به درد تو نمی خورد... دختری که به زندان بیفتد تکلیفش معلوم است. از کجا می دانی که سرش به آخورهای دیگر بند نبوده؟

جست و جوهای سلیم به آخورهای دیگر هم منتهی می شد و همین بود که شمال و جنوب و مشرق و مغرب ذهنش در هم ریخت. به حوضخانه پناه می برد و به چادرشبی که بستر زفاف او و هستی را در بر گرفته بود خیره